

همسر جانباز سیدحسین آملی در گفت‌وگو با «جوان» از تلخی و شیرینی‌های زندگی با یک جانباز قطع نخاع می‌گوید

زیبایی‌های زندگی مشترک ما قابل وصف نیست



سیدحسین آملی و زنی از اهالی تهران

■ احمد محمد تبریزی
در دنیای شلوغ و پر تراکم فضای مجازی، عکس‌های سیدحسین آملی به ناکاه به چشم آمد و دل خیلی‌ها را بردا جانباز قطع نخاع مقاومی که دیالیز می‌شود و در تمام لحظاتش همسرش حضور دارد و عکس‌های عاشقانه‌شان در ترکیبی زیبا ساخته است. آملی سال ۱۳۴۲ در مریوان کردستان قطع نخاع شد و چند ساعت بعد برادرش در عملیات فاو به شهادت رسید. همسر ایشان، رقیه‌احمدی نیز خواهر شهیداست و لحظات عاشقانه و زیبایی در کنار سید دارد. خانم احمدی که می‌گوید شیرینی زندگی در کنار سید را با هیچ چیز دیگری عوض نمی‌کند، با یک جانباز قطع نخاع را بیسان می‌کند.

■ ■ ■
آشنایی شما و سید از چه طریقی اتفاق افتاد و داستان زندگی مشترک‌تان از کجا شروع شد؟

سید با برادر هم‌زم بود و همدیگر را از زمان جنگ می‌شناختند. آقای آملی سال ۱۳۶۲ جانباز شد و یکی از برادرهایم سال ۱۳۶۶ به شهادت رسید. ارتباط خانوادگی با مهدیگر داشتیم و به خانه‌های هم رفت‌وآمد می‌کردیم. ایشان سال ۱۳۷۳ به خواستگاری‌ام آمد و چند سال بعد ازدواج کردیم.

پس زمانی که از شما خواستگاری کردند جانباز بودند؟

بله، وقتی بحث خواستگاری پیش آمد من دبیرستانی بودم. اوایل خیلی موضوع را جدی نگرفتم ولی بعد دیدم ایشان از طریق مادر و خواهرشان پیگیر خواستگاری هستند. چنین مواردی معمولاً با مخالفت خانواده‌ها روبه‌رو می‌شود. خودم سید را قبول کرده بودم ولی خانواده‌ام مخالف بودند. بالاخره به سختی قبول کردند تا ما به ازدواج کنیم. به دلیل مخالفت خانواده، سه سال طول کشید به سید جواب مثبت بدهیم. سال ۱۳۷۶ با هم عقد کردیم. آقای آملی از سال ۱۳۶۶ قطع نخاع شده بود و یک پایش را هم از دست داده بود. بعداً در سال ۱۳۸۸ به خاطر دیابت آن یکی پای سید را هم قطع کردند.

شما می‌دانستید ازدواج با یک جانباز سختی‌هایی دارد. با چه هدفی با ایشان ازدواج کردید؟

من تمام اینها را پذیرفته بودم و خیلی دوست داشتم با یک جانباز و خصوصاً شخصی ایشان ازدواج کنم. اوایل چون به کارهایشان وارد نبودم کمی برایش سخت بود. تجربه‌نداشتم و بلد نبودم چطور به کارهای یک جانباز برسم. با اینکه آن اوایل اذیت‌شدم ولی بعد از مدتی کارها را یاد گرفتم و هیچ مشکلی نداشتم. الان خیلی زندگی خوبی داریم و از زندگی‌مان راضی هستیم.

برای کسانی که از بیرون نگاه می‌کنند شاید زندگی‌تان سخت و عجیب باشد.

اگر خودتان بخواهید زندگی‌تان را توصیف کنید چه می‌گویید؟

زندگی ما برای هیچ شخصی قابل درک نیست. حتی یکی دیگر از همسرهای جانبازان قطع نخاع هم نمی‌تواند زندگی‌مان را درک کند. شرایط هر جانباز با جانباز دیگر فرق می‌کند. افراد عادی که اصلاً نمی‌توانند درک کنند. برخی از دوستان خودمان می‌گویند شما چطور زندگی می‌کنید که من به آنها می‌گویم ما هم مثل سایر مردم جامعه زندگی خیلی خوبی داریم.

مثل سایر مردم امکان حضورتان در اماکن عمومی وجود دارد؟

آقای آملی از سال ۱۳۸۱ به بعد بیماری‌هایش شدت پیدا کرد. در همین سال مشکلات کلیوی‌اش شروع شد و ما سال ۱۳۸۶ به دنیا رفتیم. کلیه و مثانه ایشان را درآوردند و الان امکان رفتن به برخی مکان‌ها برایمان وجود ندارد. مسافرت می‌رویم ولی خیلی کم و محدود برایمان پیش می‌آید تقریباً مثل رفتن به جنگل و پارک داشته باشیم. آقای آملی دائم بیمارستان است و در سال چهار یا پنج بار برای درمان به تهران می‌آیم و حداقل یک ماه بستری هستند. زندگی‌مان بیشتر به این شکل می‌گذرد. خانه هم کند باید از دنیا بپریم و ما هم از دنیا بریده‌ایم.

آقای آملی چه ارزش‌های افزوده‌ای برای زندگی‌تان داشته‌که فکر کنید اگر با ایشان آشنا نمی‌شدید به این ارزش‌ها دست پیدا نمی‌کردید؟

من احساس می‌کنم اگر با یک فرد دیگر ازدواج می‌کردم اصلاً در این مسیر قرار نمی‌گرفتم. چند روز پیش حال ایشان خیلی بد شد و من خیلی گریه می‌کردم. یکی از دوستانم گفت تو چرا اینقدر گریه می‌کنی؟ گفتم اگر آقای آملی نباشد هدف من سد می‌شود و دیگر نمی‌توانم خدمت کنم. گفتم من به خاطر خودم گریه می‌کنم.

اجازه بدهید سؤال از سختی‌های زندگی با یک جانباز را بطور دیگری مطرح کنم. همین همدانگی برای دیالیز یا محدودیت در سفر و جابه‌جایی سخت نیست؟

باور کنید اصلاً برایم سخت نیست. من این موارد را به چشم سختی نگاه نمی‌کنم. شاید من دوست داشتم باشم. ما ماشین‌مان را بطوری خودم را از قید این کارها کرده‌ام. اخلاق خوب آقای آملی تمام این چیزها را جبران می‌کند. ایشان آنقدر شوخ‌طبع و خوش‌صحت هستند که اصلاً آرزو نمی‌کنم کاش مثلاً امشب خانه یکی از اقوام بودم. چنین آرزوهایی برایم بی‌معناست. من یک ابق بالتری را نگاه می‌کنم.

یعنی وجود ایشان تمام این خلأها را پر می‌کند؟

باور کنید همینطور است. آقای آملی جسم‌شان مجروح است ولی روح‌شان بیمار نیست بلکه کاملاً سالم و زیباست. ایشان روح بسیار بزرگی دارد. همه می‌گویند هر کس دیگری جای آقای آملی بود آنقدر بنشاط نمی‌ماند. به قدری روحیه‌شان بالاست که فکر نمی‌کنند با کسی که بدش مجروحیت دارد زندگی می‌کنند. زندگی‌مان با وجود چنین روحیه‌ای کاملاً عادی است و هیچ تفاوتی با دیگران ندارد.

آقای آملی این روحیه بالا را از کجا می‌آورند؟

ایشان انسان باایمانی است. سید هم که هستند خدا توجه ویژه‌ای به او کرده است. ما هر چه داریم از خدا و اهل بیت(ع) داریم و مدیون خون شهدا هستیم. انسااگر بخواهد فقط به دنیا نگاه کند شاید خیلی زود خسته شود و بپرند ولی اگر هدف بالاتری داشته باشد و آن دنیا را نگاه مسافرت می‌رویم ولی خیلی کم و محدود برایمان پیش می‌آید تقریباً مثل رفتن به جنگل و پارک داشته باشیم. آقای آملی دائم بیمارستان است و در سال چهار یا پنج بار برای درمان به تهران می‌آیم و حداقل یک ماه بستری هستند. زندگی‌مان بیشتر به این شکل می‌گذرد. خانه هم کند باید از دنیا بپریم و ما هم از دنیا بریده‌ایم.

آقای آملی چه ارزش‌های افزوده‌ای برای زندگی‌تان داشته‌که فکر کنید اگر با ایشان آشنا نمی‌شدید به این ارزش‌ها دست پیدا نمی‌کردید؟

من احساس می‌کنم اگر با یک فرد دیگر ازدواج می‌کردم اصلاً در این مسیر قرار نمی‌گرفتم. چند روز پیش حال ایشان خیلی بد شد و من خیلی گریه می‌کردم. یکی از دوستانم گفت تو چرا اینقدر گریه می‌کنی؟ گفتم اگر آقای آملی نباشد هدف من سد می‌شود و دیگر نمی‌توانم خدمت کنم. گفتم من به خاطر خودم گریه می‌کنم.

اجازه بدهید سؤال از سختی‌های زندگی با یک جانباز را بطور دیگری مطرح کنم. همین همدانگی برای دیالیز یا محدودیت در سفر و جابه‌جایی سخت نیست؟

باور کنید اصلاً برایم سخت نیست. من این موارد را به چشم سختی نگاه نمی‌کنم. شاید من دوست داشتم باشم. ما ماشین‌مان را بطوری خودم را از قید این کارها کرده‌ام. اخلاق خوب آقای آملی تمام این چیزها را جبران می‌کند. ایشان آنقدر شوخ‌طبع و خوش‌صحت هستند که اصلاً آرزو نمی‌کنم کاش مثلاً امشب خانه یکی از اقوام بودم. چنین آرزوهایی برایم بی‌معناست. من یک ابق بالتری را نگاه می‌کنم.

یعنی وجود ایشان تمام این خلأها را پر می‌کند؟

باور کنید همینطور است. آقای آملی جسم‌شان مجروح است ولی روح‌شان بیمار نیست بلکه کاملاً سالم و زیباست. ایشان روح بسیار بزرگی دارد. همه می‌گویند هر کس دیگری جای آقای آملی بود آنقدر بنشاط نمی‌ماند. به قدری روحیه‌شان بالاست که فکر نمی‌کنند با کسی که بدش مجروحیت دارد زندگی می‌کنند. زندگی‌مان با وجود چنین روحیه‌ای کاملاً عادی است و هیچ تفاوتی با دیگران ندارد.

تا به حال به شما گفته‌اند زندگی با من سخت است و شما بروید به زندگی‌تان برسید؟

اوایل می‌گفت و بعد که دیدم در سماجت دارم و به خودش چسبیده‌ام دیگر نمی‌گوید. آدم راهی را انتخاب می‌کند باید تا انتها پای مسیر و اعتقادش بایستد. آدم باید ایمن، صبر و استقامت داشته باشد. وقتی ایمان باشد خدا صبر هم می‌دهد و موجب می‌شود در همان راه بماند. هر کس هدفی دارد و وقتی وارد یک زندگی شدی باید تا انتهایش باشی. من چنین عقیده‌ای دارم و زمانی که سید را انتخاب کردم تا آخرش هم خواهم ماند. به قول معروف خدا یکی و یار هم یکی.

خیلی از جوانان با کوچک‌ترین مشکلی زندگی‌شان از هم می‌پاشد و رفیق نیمه راه می‌شوند. شما برای غلبه بر مشکلات به این جوانان چه توصیه‌ای می‌کنید؟

جوانان آن دوره با جوانان این دوره فرق کرده‌اند و هدف‌ها تفاوت دارد. زندگی و زمانه تغییر کرده است. من تمام کارها را به تنهایی انجام می‌دهم و هیچ کمک حالی ندارم. اگر خدمتکار زن باشد سید راحت می‌تواند کارها را انجام دهد. من خانه‌تَنها هستم و مثلاً اگر بخوام ایشان را حمام کنم، به سختی حمامش می‌کنم ولی باز این سختی‌ها برایم شیرینی‌های خاص خودش را دارد.

خودش را دارد؟

دقیقاً. اصلاً شیرینی‌ها و احساس این زندگی قابل بیان و توصیف نیست. واقعاً زانم از بیانش قاصر است. باید زندگی روزمره‌مان را ببینید تا متوجه منظورم شوید. همسران جانبازان زندگی ویژه‌ای دارند و هر کدام‌شان یک سبک زندگی خاص دارند که اتفاقاً خیلی زیباست.

یک روز زندگی مشترک‌تان چگونه سپری می‌شود؟

سید سرخیز است و صبح‌ها زود از خواب بلند می‌شود. برنامه‌های خودش را دارد که دوست ندارد باز گو شود. صبحانه را با هم می‌خوریم و اگر بخواهیم برای دیالیز برویم که با هم می‌رویم و برمی‌گردیم. ما باید همیشه کنار هم باشیم و نمی‌توانیم لحظه‌ای از هم جدا شویم. یا من باید خانه باشم یا ایشان باید همراه‌ام باشد. ماشین‌مان را بطوری طراحی کرده‌ام که آقای آملی بتواند داخلش قرار بگیرد. صندلی‌هایش را برداشته و تخته‌کوبی کرده‌ام و سید با همان تختش داخل ماشین می‌رود. هر جا می‌خواهم بروم باید آقای عاملی باشد و هر جا آقای عاملی می‌خواهد برود باید من باشم. چون ما نمی‌توانیم جایی برویم مهمان زیاد داریم و دوستان، اقوام و هم‌زمان سید به خانه‌مان می‌آیند. آقای آملی بیشتر از فامیل، دوست و رفیق دارد و دوستانش زیاد به سید سر می‌زنند.



سیدحسین آملی در حال نوشتن در دفتر کارش

نگاه

نفس دفاع مقدس حماسه است

نیازی به حماسه‌سازی نیست

■ غلامحسین بهبودی
چند روز پیش خبرنگار ایرانی یکی از شبکه‌های بیگانه در خصوص شهید فهمیده مطلبی منتشر کرده بود که سر و صداهایی نیز به دنبال داشت. جان کلام این بود که حسین فهمیده در جریان نبرد تن و تانک به شهادت نرسیده است. شهادت‌ش طور دیگری بوده و حماسه‌سازی صورت گرفته است!

اینکه بغض و نفرت باعث می‌شود هر از گاهی یک ایرانی نما به افتخارات کشورش پشت پا بزند حرف تازه‌ای نیست. آدم از اصطلاح «حماسه‌سازی» حرص می‌گیرد! یاد فیلم‌های هالیوودی می‌افتد که به شکل مجازی دست به خلق حماسه می‌زنند و قهرمان پروری می‌کنند! اگر نیاز دارند برای توجیه آدمکشی‌هایشان در ویتنام، کره یا افغانستان حماسه‌سازی کنند، ما که در یک جنگ نابرابر هشت سال تمام در برابر شرق و غرب ایستادیم چه نیازی به این ترفندها داریم؟ از شهید فهمیده شروع کنیم، در نوجوان بودنش که شکی نیست. تنها ۱۳ سال داشت که در اولین روزهای جنگ در کوه شیخ خرمشهر به شهادت رسید. حالا خودش اهل کجا بود؟ آبادان، خرمشهر، ماهشهر یا یکی دیگر از شهرهای خوزستان که نزدیک به منطقه جنگی هستند؟ حسین آقا اهل کرج بود و محل زندگی‌اش چند صد کیلومتر جبهه‌های جنگ فاصله داشت اما این نوجوان کم سن و سال در



سیدحسین آملی در جوانی

ریخته است. دستور دادم تا آن اسیر را به پناهگاه افسر اطلاعات احضار کنند. او را نزد من آوردند. یک بچه ۱۲ ساله بودا به او گفتم چرا این کار را کردی؟ گفت شما والدین من را در خرمشهر کشتید. سپس به طرف عکس صدام روی دیوار رفت و بار دیگر روی آن آب دهان انداخت.

واقعیت این است که نفس دفاع یک ملت با دست خالی در برابر ارتشی مجهز شده به تسلیحات غرب و شرق، عین یک حماسه است، بنابراین کلیتی که خودش یک حماسه کم نظیر است، نیازی به حماسه‌سازی ندارد.

لحظه به لحظه مقطع تاریخی دفاع مقدس، مملو از حماسه‌آفرینی شیران روز و زاهدان ششی است که قصه قهرمانی‌ها و پهلوانی‌ها ایشان نه فقط برای ملت ایران که قابلیت طرح و ماندگاری در تاریخ را دارد. هر بار که جنگ تحمیلی نگاه کنیم، لیست بلندبالایی پیش‌روی‌مان قرار می‌گیرد که کتاب‌ها برای نگارشش لازم است. مهدی طحانیان حماسه‌افز است؟ همان نوجوانی را می‌گویم که در دل اردوگاه‌های مخوف بعثی، شرط مصاحبه با خبرنگار هندی را رعایت نجایش بیان کرد. طحانیان که در تلویزیون جمهوری

لحظه به لحظه مقطع تاریخی دفاع مقدس، مملو از حماسه‌آفرینی شیران روز و زاهدان ششی است که قصه قهرمانی‌ها و پهلوانی‌ها ایشان نه فقط برای ملت ایران که قابلیت طرح و ماندگاری در تاریخ را دارد

آن شرایط خطیر، وسط جنگ، در چند ده متری عراقی‌ها چه می‌کرده است؟ به حتم برای تفریح به خوزستان جنگ زده رفته بود. رفته بود از کشور و مردمش فاصله گرفت. آیا حضور داوطلبانه یک نوجوان کم سن و سال در جبهه‌های که صدها کیلومتر از محل زندگی‌اش فاصله داشت، حماسه نیست؟

اگر بخواهیم به حماسه‌های رخ داده در جنگ تحمیلی نگاه کنیم، لیست بلندبالایی پیش‌روی‌مان قرار می‌گیرد که کتاب‌ها برای نگارشش لازم است. مهدی طحانیان حماسه‌افز است؟ همان نوجوانی را می‌گویم که در دل اردوگاه‌های مخوف بعثی، شرط مصاحبه با خبرنگار هندی را رعایت نجایش بیان کرد. طحانیان که در تلویزیون جمهوری

جدول سودوکو

ارقام ۹ تا ۹ باطوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند

			۳	۸	۹			
			۲		۷			۸
			۴	۶				
					۷	۸		۳
								۵
					۲	۴		
			۷	۹				
			۴		۸	۱		
								۶

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۵۵۱۴

۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۸	۵	۱	۶	۷	۵	۷	۸	۸
۶	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۵	۷	۸	۱	۸	۷	۵	۵	۵
۱	۸	۵	۵	۸	۷	۸	۱	۸
۷	۸	۵	۵	۸				